

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

### خلاصه نظریه محقق خوئی(ره)

تحقیق در فرمایش مرحوم نائینی(ره) را ملاحظه فرمودید و به این نتیجه رسیدیم که بین صحت واقعی و صحت ظاهریه فرقی وجود ندارد.

بحث بعدی که باید در اینجا تحقیق شود، فرمایش مرحوم محقق خوئی(ره) است که فرموده‌اند: باید بین عبادات و معاملات فرق گذاریم، بگوییم: صحت در باب عبادات مجعول نیست، اما صحت در باب معاملات مجعول است.

نکته اصلی در کلام ایشان این است که، دو فرق بین باب معاملات و عبادات وجود دارد؛ فرق اول این است که، نسبت این عناوین معاملی مثل بیع مثل اجاره، به ادله امضاء و به احکام امضائیه، نسبت موضوع به حکم است، بر خلاف باب عبادات که، نسبت عناوین عبادی به احکام، نسبت متعلق به حکم بود. در «[اقیموا الصلاة](#)»، صلاه عنوان متعلق دارد، اما در «[احل الله البيع](#)»، بیع عنوان موضوع دارد.

فرق دوم این است که در باب معاملات، صحت به معنای ترتب اثر است، وقتی که می‌گوییم: این معامله بیعی صحیح است، معنایش این است که اثر بر او مترتب می‌شود. ترتب اثر فقط در بیع خارجی معنا دارد، اما بر بیع کلی بما هو کلی، اثر مترتب نیست.

در باب «[اقیموا الصلاة](#)» وجوب فعلیت دارد، اعم از اینکه صلاه در عالم خارج موجود شود یا نشود، اما در «[احل الله البيع](#)» این امضاء و حلیت وقتی فعلیت پیدا می‌کند که، موضوع که عبارت از بیع است، در عالم خارج فعلیت داشته باشد و قبل از فعلیت بیع در عالم خارج، امضا فعلی نداریم و حتی تعبیر می‌کنند به اینکه غیر معقول است. لذا روی این دو فرقی که مجموعاً از کلمات ایشان استفاده می‌شود، فرموده‌اند: بین معاملات و عبادات باید فرق گذاریم.

### نقد و بررسی نظریه محقق خوئی(ره)

اگر در اینجا بتوانیم این دو فرق را تحکیم کنیم، این نظریه تثبیت می‌شود و باید بین صحت در عبادات و صحت در معاملات، فرق گذاشته شود و اگر این دو فرق، فرق مؤثری نباشد، نتیجه این می‌شود که، نمی‌توانیم بین عبادات و معاملات فرق گذاریم. به نظر می‌رسد که این دو فرقی که ایشان بیان کرده‌اند، نمی‌تواند فارق بین معاملات و بین عبادات باشد و به همان نظریه‌ای که، مرحوم محقق اصفهانی و امام (رضوان الله علیهما) داشته‌اند می‌رسیم که، اصلاً صحت و فساد، نه در باب عبادات و نه معاملات مجعول نیستند.

در باب عبادات هم نسبت به احکام واقعی اولیه و هم نسبت به احکام اضطراریه و ظاهریه، دیروز توضیحش را مفصل عرض کردیم.

## عدم جعلی بودن صحت و فساد در باب معاملات

در باب معاملات، از این نکته شروع می‌کنیم که: در بیان محقق خوئی(ره) آمده که، فعلیت امضاء بر فعلیت بیع در عالم خارج متوقف است، آیا این بیان، بیان درستی است؟

وقتی که شارع «[احل الله البیع](#)» را جعل کرد، در اینکه این «احل»، آیا «احل» تکلیفی است فقط، یا «احل» وضعی است، یا اعم از تکلیفی و وضعی، که یک نزاع مهمی هست بین فقهاء و عمده قائلند به اینکه، این «احل» یک اباحه وضعیه است، یعنی شارع وقتی می‌فرماید: «[احل الله البیع](#)»، یعنی خدا بیع را صحیح می‌داند و تصحیح و امضاء فرموده. حال اگر بخواهیم این فرمایش مرحوم خوئی(ره) را بگوییم که: در اینجا فعلیت امضاء، متوقف بر فعلیت این بیع در عالم خارج است، یک اشکال خیلی روشنی دارد که، پس در موارد شبهات حکمیه، نمی‌توانیم به این «[احل الله البیع](#)» تمسک کنیم. وقتی می‌گوییم: این «احل» مادامی که بیع در عالم خارج محقق نشده، هنوز این فعلیت پیدا نکرده، اگر حکمی در مرحله انشاء است و فعلیت پیدا نکرده، چطور می‌توانید در موارد شبهات حکمیه به آن تمسک کنیم. مثلاً شک داریم که آیا در بیع بلوغ معتبر است یا نه؟ کسانی که می‌گویند: بیع صبی صحیح است، یکی از ادله‌ای که می‌آورند، اطلاق «[احل الله البیع](#)» است، اگر هنوز بیعی در عالم خارج واقع نشده و شک می‌کنیم که، اگر بیعی از صبی صادر شود، آیا صحیح است یا نه؟ مگر به اطلاق این «[احل الله البیع](#)» تمسک نمی‌کنیم؟

تمسک به اطلاق معنایش این است که، این حکم فعلیت دارد، این به عنوان یک ضابطه کلی است، ولو در باب اطلاق و تقيید و مطلق و مقید تصریح هم نکردند، جایی می‌توانیم به اطلاق تمسک کنیم که، یک حکم فعلی داشته باشیم. اما اگر حکم فعلی وجود ندارد و حکم انشائی است، نمی‌توانیم به اطلاق تمسک کنیم.

در حالی که اصولیین و فقهاء، حتی خود مرحوم خوئی(ره) در موارد شبهات حکمیه، به اطلاق «[احل الله البیع](#)» یا «لا تاكلوا أموالكم بينكم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض» یا «[أوفوا بالعقود](#)» تمسک می‌کنند، که نقض روشنی که بر کلام مرحوم خوئی(ره) داریم، این است که این «[أوفوا بالعقود](#)»، وجوب یا لزوم وفاء به عهد است و شما در عقدي شك می‌کنید که آیا لزوم دارد یا نه؟ برای اثبات لزوم به «[أوفوا بالعقود](#)» تمسک می‌کنید، چه این عقد چ در عالم خارج واقع شده باشد یا نه. وقتی می‌گویید: مثلاً عقد بیمه لازم است، می‌گویید: دلیلش «[أوفوا بالعقود](#)» است، اعم از این است که این عقد در عالم خارج واقع شده باشد یا نه. شارع به عنوان یک حکم فعلی که متعلقش هم یک عنوان کلی است، «کل ما يصدق عليه العقد»، می‌گوید: وفاء به آن واجب است.

«[احل الله البیع](#)» یعنی «کل ما یسمی بالبیع، کما یكون بیعاً عند العقلاء» این «احل»، چه بیع در عالم خارج واقع شود و چه واقع نشود، یعنی اگر هنوز هیچ بیعی هم واقع نشده، به عرف مراجعه کنیم، آیا این «[احل الله البیع](#)» را یک حکم فعلی نمی‌داند؟ عرف می‌گوید: شارع کلی بیع را امضاء کرد.

اساساً عرض کردم همانطوری که شان عقل دخالت در جزئیات نیست، شارع هم در موارد جزئی اصلاً وارد نمی‌شود. اینطور نیست که بگوییم: شارع در این بیع معین، این صلاه معین، این عمل خارجی معین، حکم به صحت می‌کند، بلکه شارع به عنوان یک قضیه حقیقه مطرح می‌کند. در قضیه حقیقه موضوع مفروض الوجود هست، اما جزئی نیست.

این مطلب همان بود که به عنوان مناقشه بر فرمایش اصفهانی(ره) عرض کردیم. این خلط در کلمات این بزرگان واقع شده که، اگر چیزی را مفروض الوجود قرار دادیم و عنوان موضوع پیدا کرد، «لابد ان یكون جزئياً خارجياً». این صحیح نیست و می‌توانیم بگوییم: شارع در مقام جعل، این موضوع را مفروض الوجود قرار می‌دهد، اما در همان لباس کلیت خودش و لازم نیست که در عالم خارج موجود شده باشد.

شارع وفاء به عقد را به نحو حکم فعلی واجب می‌داند، بیع را به نحو کلی صحیح می‌داند و ما این کلیات را داریم و در عالم خارج می‌گوییم: «هذا بیعٌ فیجب الوفاء، هذا عقدٌ فیلزم الوفاء» و در مورد جزئیات، خود شارع بیان ندارد.

پس خلاصه اشکال این شد که، قبول نداریم که فعلیت امضاء به فعلیت بیع باشد، شاهد خیلی روشنش هم این است که، در موارد شبهات حکمیه به همین «[احل الله البیع](#)» تمسک می‌کنید، ولو عرض کردم که این را تصریح در جایی ندیدم که اگر حکمی فعلیت نداشته باشد، قابل تمسک نیست و به احکام انشائی نمی‌توانید تمسک کنید.

حکم زمانی به مرحله حجیت می‌رسد و قابل احتجاج است که، به مرحله فعلیت رسیده باشد و در موارد زیادی در شبهات حکمی، به این «**احل الله البيع**» تمسک می‌کنیم که، از این کشف می‌کنیم که، این امضاء فعلیت دارد. پس امضاء فعلیت دارد در حالی که بیع عنوان کلی دارد.

این اشکال، همان اشکالی است که عرض کردم و قبلاً هم نسبت به فرمایش مرحوم اصفهانی(ره) گفتیم و عرض کردیم که، مرحوم خوئی(ره) این قسمت مطلب را، از کلام اصفهانی(ره) اخذ کرده‌اند که، نسبت عناوین عبادی به حکم، نسبت متعلق است، اما نسبت عناوین معاملیه به حکم، نسبت موضوع است.

در این جهت هم اگر مناقشه نکنیم، فرموده‌اند: باید مفروض الوجود باشد و مفروض الوجود بودن، با خارجی و جزئی بودن یکی است. اینجا است که در کلمات این بزرگان به نظر ما خلط شده که، ممکن است چیزی مفروض الوجود باشد، اما جزئی خارجی هم نباشد، شارع فرض وجودش را می‌کند، بدون اینکه عنوان جزئی خارجی را پیدا کند.

نتیجه‌ای که از عرضمان می‌گیریم این است که، در باب معاملات این را که بگوییم: نسبت عنوان بیع به این حکم، عنوان موضوع است، نمی‌توانیم قبول کنیم، بلکه روی همان ملاک ظاهری، همانطوری که در «**اقیموا الصلاة**»، صلاه متعلق برای وجوب است، در «**أوفوا بالعقود و احل الله البيع**» هم، بیع عنوان متعلق دارد و همانطوری که صلاه کلی است، بیع هم عنوان کلی را دارد. لذا از این نظر بین باب عبادات و باب معاملات فرقی وجود ندارد.

### اشکال بر فرق دوم در نظریه مرحوم خوئی(ره)

فرق دوم مسئله ترتب ثمره و عدم ترتب ثمره است. درست است که در باب معاملات، بر خلاف باب عبادات بعد از اینکه عنوان محقق می‌شود این سبب برای اثری است. مشهور می‌گویند عقد عنوان سببیت برای ملکیت یا زوجیت یا امور دیگر دارد. مرحوم نائینی(ره) تعبیر کرده‌اند که، این عقود عنوان آلیت برای رسیدن به آن مسببات دارد و رابطه‌شان، رابطه آلت و ذوالآله است. که اینها خیلی نقشی در اینکه اثر بر آن فعل خارجی مترتب می‌شود ندارد.

اگر در مطلب اول گفتیم: شارع بیع را به نحو کلی امضاء فرموده و کاری به بیع‌های خارجی الان ندارد، این عقل است که می‌گوید: «هذا بیع فیصح، هذا عقد فیجب الوفاء به».

جواب این قسمت فرمایش آقای خوئی(ره) همانی است که در کلمات اصفهانی آمده که، ترتب اثر امری عقلی است، همانطوری که فرض کنیم که آب داغ، اثرش حرارت است و هر جا ریخته می‌شود، حرارت دارد، در امور شرعی و عقلائی هم وقتی یک قانون کلی وجود دارد، مثلاً قانون این است که بیع صحیح است، در مصادیق وقتی می‌گوییم: «هذا بیع و صحیح»، ترتب اثر دیگر یک امر عقلی است، یعنی وقتی تمام شرائط و اسباب بیع محقق شد و مانعی نبود، ترتب اثر یک امر عقلی است و مسلماً بر آن مترتب می‌شود. همانطوری که در امور تکوینی، ترتب اثر یک امر قهری است، در اینجا هم وقتی که تمام امور محقق شد، ترتب اثر یک امر قهری است و دیگر اینطور نیست که ترتب اثر جعلی باشد.

در معاملات این ترتب الاثر را داریم، در عبادات هم وقتی کسی نماز خواند، دیگر بعد از نماز، پایان عمل است و نمی‌گوییم: بر این عبادت یک اثری می‌خواهد مترتب شود.

نتیجه این می‌شود که، با این توضیحی که عرض کردیم، این دو فرق نمی‌تواند فارق باشد و اگر فارق نبود، این تفصیل بین عبادات و معاملات، تفصیلی است که وجهی برایش نیست و باید بگوییم «همانطوری که در عبادات، صحت یک عنوان غیر مجعول است، در باب معاملات هم همین طور است».

### بحثی اخلاقی در باره‌ی بلاء

در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) این روایت هست که - غالباً این روایت را شنیدید - «ان فی کتاب علی(علیه السلام)»، کتاب علی(علیه السلام) شاید مراد مطالبی است که، پیامبر به امیرالمومنین به عنوان شان نزول آیات و جزئیاتی که

مربوط به آیات شریفه بوده، می‌فرمودند که، تمام اینها را امیرالمومنین (علیه السلام) در کتابی جمع‌آوری کرده بودند. در آن کتاب این روایت آمده که، «ان اشد الناس بلاء النبیین، ثم الوصیون، ثم الامثل فالامل»، فرموده است که: شدیدترین مردم از نظر ابتلاء، پیامبران هستند، در درجه بعد اوصیا هستند، همینطور درجه به درجه الامثل فالامل الاقرب فالاقرب. بعد در دنباله‌اش می‌فرماید: «و انما یبتلی المؤمن علی قدر اعماله الحسنه»، مومن به اندازه اعمال حسنه خودش مبتلا می‌شود. «فمن صح دینه و حسن عمله اشد بلاءه»، آن کسی که دینش صحیح و عملش عمل صالحی است، بلاء او شدید می‌شود. بعد دلیل این مطلب را امیر المومنین بیان کرده‌اند که، «و ذلك ان الله تعالی لم يجعل الدنيا ثواباً لمومن و لا عقوبتاً لكافر». خداوند تبارک و تعالی دنیا را به عنوان ثواب برای مؤمن قرار نداده و دنیا را به عنوان عقوبت برای کافر هم قرار نداده، «و من سخر دینه و ضعف عمله قل بلاءه»، کسی که ضعیف العمل است و دینش، دین سخیفی است، بلاء او کم است، «و ان البلاء اسرع الی المؤمن التقی من المطر الی قرار الارض»، بلا سریع‌تر است به مومن پرهیزکار از بارانی که به زمین فرو می‌رود. اصل این معنا را هم دیدید و هم شنیدید و هم روایات زیادی را خود شما ملاحظه فرمودید که، انسان مؤمن گرفتار ابتلائات مختلف است. بلاء در اینجا، نه فقط به معنای مرض و کسالت است، که این هم یک مصداقش است، یک مصداقش هم مشکلات زندگی است که، انسان با آن دست و پنجه نرم می‌کند. یک مصداق دیگرش مشکلاتی است که مؤمن در رابطه با اجتماع دارد، برخوردهایی که در رابطه با اجتماع دارد.

افرادی که زندگی خیلی آرامی دارند به هیچ کس کاری ندارند و اصلاً هیچ کس هم به آنها کاری ندارد و شاید به حسب ظاهر، در گوشه‌ای مشغول زهد و عبادت هم هستند، اما وقتی انسان نگاه می‌کند، اینها هیچ ابتلائی ندارند. یک مصداق بلاء این است که، وقتی رفیقش گرفتاری دارد، همان گرفتاری او را، گرفتاری خودش بداند و دنبال این باشد که مشکلش را حل کند، اما اگر گوید که به من چه ارتباطی دارد، این با حقیقت ایمانش سازگاری ندارد. در مورد امراض که واقعاً مرض، نعمت بسیار بزرگی است. چندی پیش خدمت یکی از مراجع بزرگ بودم و ایشان احوال حاج آقای ما را پرسید، عرض کردم که ایشان کسالت‌های متعدد دارد، بعد ایشان به من فرمودند که: من نسبت به حال ایشان خیلی غبطه می‌خورم، به دلیل اینکه اینقدر این امراض و کسالت‌ها ارتقاء معنوی برای انسان به وجود می‌آورد که حساب ندارد. واقعاً هم همین طور است.

اگر يك کسی گرفتاریش زیاد شد، مثلاً مقروض است، - که نوع طلبه‌ها واقعاً این گرفتاری را دارند - خود قرض بلایی برای انسان است و شاید از آن مرض هم بیشتر باشد. انسان دائم در فکرش هست، از خواب بلند می‌شود می‌گوید: چطور این دین را ادا کنم، بیرون می‌آید، در فکر همین است، این خودش از مصادیق بلاست.

خیلی افراد هستند که هیچ مشکلی ندارند و زندگی خیلی آرامی هم دارند، گاهی اوقات هم شاید به زندگی آنها غبطه می‌خوریم و می‌گوییم: ای کاش ما هم مثل اینها بودیم، سالمند، قرض ندارند، مشکلات اجتماعی ندارند، مسئولیت ندارند و ..... واقعاً مبدا به حال آنها غبطه بخوریم، عرض کردم اینکه خدمتشان رسیدم، واقعاً از مراجع و اساتید بزرگ هم هستند، به من فرمودند: من واقعاً غبطه می‌خورم که ایشان با این کسالت‌ها این درجات و این ارتقاهای معنوی را پیدا می‌کند و من اینها را ندارم. ما نباید از اینطرف بیفتیم و بگوییم که: ما غبطه می‌خوریم.

من افرادی را هم سراغ دارم که، پدر و مادر و برادرها و اینها را رها کردند و رفتند در کشورهای خارجی، به امید اینکه يك زندگی آرامی برای خودشان داشته باشند، در حالیکه اینها از يك نعمت بسیار بزرگ محروم می‌شوند؛ پدر انسان اگر مریض است، انسان باید خدا را شکر کند که، توفیق پیدا می‌کنیم، خدمتگذار او باشیم، مادر انسان همینطور، زن انسان همینطور، بچه‌ها همینطور، دوستان انسان همینطور.

نامه‌ای همین دیروز از طریق اینترنت آمده بود که، کسی شکوه کرده بود که، من اینقدر اهل نماز و عبادت هستم، اما تمام وجود زندگی من را گرفتاری گرفته، پس چرا خدا دعای من را استجاب نمی‌کند. اصلاً این بزرگترین لطف است، یعنی خداوند برای اینکه این انسان، در آخرت چیز بیشتری گیرش بیاید، در دنیا گرفتارترش می‌کند، تا در آنجا حسرتش کمتر باشد. انسان در آخرت می‌بیند که به سبب این گرفتاری‌ها، این بلاها و ابتلاها، چه مقامات اخروی برای انسان تدارک دیده شده، می‌گوید ای کاش بیشتر گرفتار بودم.

یادم می‌آید که يك هم مباحثه‌ای داشتیم، - از طلبه‌های عرب زبان و طلبه‌های فاضلی هم بود - يك وقتی اصول را با هم مباحثه

می‌کردیم، یک روز صبح که برای مباحثه آمد، یک مقدر که گذشت شروع کرد به گریه کردن، به او گفتم: چه خبر شده، فکر کردم حادثه‌ای در زندگیش اتفاق افتاده، گفتم: نه، من امروز که نماز خواندم، بعد از نماز محاسبه سه، چهار ماه گذشته خودم را کردم، دیدم در این سه، چهار ماه، نه مریض شدم، نه گرفتاری برای من به وجود آمده، نه مشکلی داشتم، با خیال راحت مشغول مطالعه و بحث و اینها بودم، واقعاً هم رنج می‌برد.

همین است و بر طبق این روایات ما است، باید از بلا استقبال کنیم. البته منافات ندارد، عامل بلا، یک مقدار هم خود انسان باشد، ولی سنت خدا این است که، اگر یک گرفتاری برای انسان به وجود آمد، آثار عجیبی، هم دنیوی و هم اخروی دارد. در روایتی که در همین دنباله این هست امام باقر فرموده: «اذا احب الله عبداً غثه بالبلاء غثاً و ثجه بالبلاء ثجاً»، غثه یعنی غسله، مثل غسل ارتهاپی که، انسان خودش داخل آب فرو می‌برد و آب همه وجودش را می‌گیرد و سجه یعنی از بالا، روی سر او بلا می‌ریزد و او را گرفتار بلا می‌کند. خداوند ان شاء الله ما را هر چه بیشتر متوجه خودش بفرماید.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ